بازدید شد
۱۳۸۴

بازرسی شد
۴۲ - ۴۳

۷۶۴۲ ـ خ

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب رساله اثبات الغیبة وکشف الحیرة

مؤلف

موضوع خط شاه محمد [illegible] نیشابوری

شماره ثبت کتاب
۷۷۹۵۹
۶۱۸۱

۱۰۲۹۷

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۰۳۹۷
فیلمو...
۱۳

خطی «فهرست شده»
۱۰۳۹۷

رساله در اثبات عصمت و صدق حکایت ما که بحر عظمت [illegible]

مستطاب مالک رقاب هلال رکاب خورشید [illegible] سپهر حشمت

ثمره شجره دولت و جهانداری [illegible] عظمت و شهریاری شاهزاده اعظم [illegible]

ضعیفه که در [illegible] ۱۲۴۲

مجلس شورای ملی
کتابخانه

[illegible] مجلس شورای ملی

رساله اثبات الغیبه و کشف الحیره

حمد و سپاس و ستایش و ثنای بی قیاس واجب الوجودی را
که بمحض جود افاضت فیض وجود بر خلق عالم نمود و بفرط لطف
بیغایت و کمال عنایت بی نهایت تفویض منصب جلیل خلافت
عالمیان در هر زمان از روی مرحمت و احسان جهت انتظام
و حسن نظام معاش و معاد همگنان بیکی از انبیا و وصیی
از اوصیا علیهم افضل الصلوة و اکمل الثنا فرمود و تحف
صلوات بیحد و نخب درود افزون از مرتبه شماره و عد
بر سید انبیا و رسل و آل و عترت معصومین او اکمل اوصیا

و هادیان سبل و افضل عارفان اسرار جبرو و کل آن طایفه
عظیم الشان که شناخت و متابعت ایشان سبب نجات ابد
و انکار و مخالفتشان موجب عذاب دایم و عقاب سرمد است
بعد از ادای مراسم حمد و صلوة چون در بعضی اوقات
که مشرف بود بسعادت خدمت و دولت شرف ملازمت
سده سنیه و عتبه علیه بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب
اشرف اعلی شاه دین پناه سلیمان شان سکندر نشان ملایک سپاه
موسس بنیان معدلت و سداد مرصص ارکان هدایت و درایت
و ارشاد حامی شریعت سید المرسلین ناشر طریق حق اجداد الائمه
المعصومین مروج مذهب شریف اهل بیت طاهرین رافع رایات
آیات دین مبین مظهر کلمات بینات رب العالمین صاحب
النفس الشریفة القدسیة الممنوح بالریاسة العلیة الانسیة

شاهی که بهر زیور دین گوهری چو او ‌‌ ظاهر نگشت در صدف لطف کردگار

از عکس خاطرش گهر علم را فروغ ‌‌ بر قطب همتش فلک شرع را مدار

ننشانده شمع زندگی از اهل اختلاف ‌‌ صبح نبرد از دم شمشیر آبدار

المؤید المظفر المنصور الی نفخ الصور سلطان بن الخاقان ابن
الامام و هکذا الی آدم علیه السلام السلطان شاه طهماسب بهادرخان
خلد الله تعالی فی بسیط الارضین الی یوم الدین ملکه و سلطانه
و افاض علی قاطبة العالمین بره و مرحمته و احسانه مرفوع اللوا
مظفرا علی کافة المخالفین و الاعدا حکایت بحر ابیض و جزیره
خضرا که در ان ناحیه مقدسه مقام فرخنده فرجام حضرت
صاحب الامر است علیه افضل الصلوة و اکمل الثنا بذروه
عرض رسانیده بود و مجمل آن معروض گردانیده بعد از ان
داعیه آن داشت که تفصیل مضمون آن نیز مشروحا معروض گرداند

در ثانی الحال بخاطر فاتر رسید که چون ارباب معاندت را در
امامت سیما در قضیه غیبت حضرت صاحب الزمان و قاطع البرهان
و خلیفة الرحمن علیه و آبائه الائمة الاوصیا الف صلوة و سلام
من المهیمن الدیان بنا بر عصبیت و حمیت جاهلیت مخالفت و مناکرت
هست و اظهار انکار می نمایند و وقوع آن مستبعد می شمارند
و همچون مردود خناس بالقاء هر شبهه و وساوس ضعفاء العقول
و عوام الناس را که سخنان ارباب حق نشنیده اند و نور
ایمان بر دل ایشان نتابیده و حلاوه آن بمذاق ایشان نرسیده
بمزخرفات خود از راه می برند و بوبال ضلال و اضلال خود
گرفتار می سازند پس اگر رساله وجیزه جامعه واضحه در اثبات
امامت و بیان بعضی از حکمت غیبت و کشف ظلمه آن حیرت
بلفظ فارسی که طوایف عجم را نفع از ان اتم است مشتمل بر شواهد

و دلایلی که رافع غوایل شبه ارباب ضلال و اضلال گردد
در مقدمهٔ حکایت مذکوره مولف و مسطور شود بغایت مناسب
خواهد بود و لایق خواهد نمود و مثوبات و اجر خیر قربات آن
انشاالله تعالی بحسب دین و دنیا بروزگار فرخنده آثار
نواب کامیاب اشرف اعلی که باعث انتشار این رساله
و اشتهار این حکایه اندراج و عاید خواهد گردید پس بعد
استخاره از درگاه جلال ملک متعال و توجه و توسل
ببواطن ملکوتی مواطن چهارده معصوم پاک بیهمال خصوصا
صاحب العصر و الزمان حامی طوایف اهل الایمان علیه و علیهم
افضل صلوات الله الرحمن با وجود انحرافی که در مزاج واقع بود
اشتغال بتالیف آن وسیلهٔ صحهٔ عاجل و ذخیرهٔ ثواب
جزیل آجل دانسته دران شروع نمود و بر وفق مدعا خاطر و

مرتضای دل باندک روزی مرتب ساخت و از ترتیب تالیف
آن پرداخت محتوی و مشتمل بر بدایع مسایل که در سایر رسایل
مفقود بود و در کتب مصنفه درین باب غیر موجود مستنبط
از دلایل قاطعه عقلیه و شواهد ساطعهٔ صحیحهٔ صریحهٔ نقلیه و برکات
معجزه و کرامات بواطن شریفهٔ آنحضرات دران اثنا
مرض بصحت و انحراف مزاج بعافیت مبدل شد و الحمد لله
رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله المحقین الذین
نَصَرُوا الحَقَّ بِهِم تلبیس شبهاتِ اَبالِیس المُبطِلِین وَ اَنقَذُوهُم عَن
مَهالِکِ وَرَطاتِ اَباطِیلِ الهالِکِین امید که نزد خاطر اجلِ
اعلی مقبول و بسعادت ملاحظهٔ نظر اشرف اسنی موصول
گردد بدان بی شبهه و ریب چنانکه بر ارباب بصیرت
و اصحاب یقین و معرفت واضح است و برهان عقل

صریح و دلیل نقل صحیح ثابت و لایح که عالم چون مقر طوایف
امم و محل اجتماع اصناف بنی آدم است و مکان تنازع ایشان
و نظر هر یک بر مقتضای شهوتهای خود قطع نظر از امور دیگران
نشاید که خالی باشد از لطف وجود یکی از حجتهای خدای تعالی که بعد از
انبیا اوصیا اند و ائمهٔ هدی یا ظاهر مشهور یا غایب مستور
تا حفظ کتاب خداوند تعالی و سنت رسول مجتبای مزکای او
صلی الله علیه و آله الاوصیا نمایند و بندگان را طریقهٔ رضیهٔ
حسن معاش و معاد بر نهج حکم الهی که شریعت عبارت از آنست
تعلیم فرمایند و از ظلم و مناهی و تعدی و تباهی بزواجر
اوامر و نواهی حضرت پادشاهی جل شانه و عظم برهانه
باز دارند و ایشان بعد از پیغمبر ما علیه و علیهم افضل صلوات الله
الملک الاعلی منحصرند در دوازده برهان قاطع عقل

ونقل

و نقل که از انجمله وجوب عصمت امام است تا متابعت او توان نمود
و اوامر و نواهی او محل اعتماد تواند بود و غیر ایشان باتفاق مخالف
و موالف معصوم نیست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
اشارت بامام حسین صلوات الله و سلامه علیه فرموده که
هذا امامٌ ابنُ امامٍ اخو امامٍ ابو ائمةٍ تسعةٍ تاسعهم قائمهم یعنی این فرزند
من امام است پسر امام برادر امام پدر نه امام نهم ایشان قایم
ایشان است اول ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب شاه
اولیاست بعد ازو امام حسن مجتبی بعد ازو امام حسین شهید
بکربلا بعد ازو امام علی زین العابدین بعد ازو امام محمد باقر بعد ازو
امام جعفر صادق بعد ازو امام موسی کاظم بعد ازو امام
علی رضا بعد ازو امام محمد تقی بعد ازو امام علی نقی بعد ازو
امام حسن عسکری و آخر ایشان امام و پیشوای زمان محمد بن الحسن المهدی

خاتم اوصیا صلی الله علیهم و آبائهم و ابنائهم افضل الصلوة و اتم التحایا
الی یوم الجزاء و آن حضرت حی و قایم است بامر خداوند تعالی
و بواسطه حکم و مصالحی که قلیلی ازان بر مردم ظاهرست و باقی
اسرار آن در پرده خفا مستور و همچون دیگر مسایل تعبدیه از تصور
هر متصوری دورست بغیبت و عزلت از جماعات مخصوصه
نه مر جماعت با مهورست و با وجود آن نمیگذارد که در
ارکان شریعت و اصول دین و ملت بهیچ وجه خللی واقع شود
و در احکام آن بکسر موزللی دست دهد چنانکه بر همگی واضحست
که در امتداد مدت این غیبت با کثرت مخالفان و قلت موالفان
بهیچ وجه قصوری در دین مبین واقع نشده و فتوری بارکان
مذهب حق اهل البیت طیبین راه نیافته و در هر عصر مجتهدان
و فقهای عظیم الشان بوده اند و تجدید بنیان مذهب شریف

ایشان

ایشان نموده اند و اجماع که قول امام دران حجت است در اعصار
و امصار بتکرار واقع و منعقد شده و آنکه ارباب معاندت متابعت
شریعت شریفه نمایند یا حدود شریعت غرا و ملت زهرا
در سایر اطراف و اکناف دنیا چنانکه باید جاری نشود بتبعه
و گناه آن در گردن متمردان و مانعان ظهورست بواسطه
مخالفت و عدم نصرت که یکی از اسباب ظاهره غیبت است
و اکثر انبیا و اوصیا را صلوات الله علیهم این حال واقع شده
و این غیبت دست داده و حضرت رب العزة جل شانه
مقدار امتداد مدت آن غیبت بحسب مقتضای حکمت در هر زمان
مقدر فرموده و ابتلا و امتحان بندگان بآن نموده و گاه بوده
که مدتها از میان قوم خود غایب شده اند و اوامر و نواهی
ایشان بحسب ظاهر بر آن جماعت جاری نشده و از جمله آنچه هستند

صریح که منتهی میشود به ائمه هدی علیهم افضل الصلوة والثنا این
فقیر کثیر را نقل آن صحیح است غیبت ادریس نبی
علیه السلام که اول غیبات انبیا واوصیاست از میان قوم
بواسطهٔ پادشاهی جبار که دران عصر بود وقصد قتل او داشت
وجمعی کثیر از شیعه ومخلصان او بقتل آورده بود وآنچه مانده
بودند ایشانرا فقیر وعاجز وخایف ساخته بود وعدد ایشان
بیست نفر بود ادریس علیه السلام ایشانرا گفت که این شهر
خراب خواهد شد واهل آن هلاک خواهد گردید شما ازینجا بیرون
روید ایشان بیرون رفته در شهرهای دیگر متفرق شدند وادریس
علیه السلام ازانجا غایب شد وبکوهی بلند رفت وروز
انجا روزه میداشت وچون شب میشد ملکی از حق سبحانه وتعالی
مأمور بود که طعام افطار او می آورد ومدتی درانجا غیبت

فرموده بود وروزگار باین منوال میگذرانید وچون الله سبحانه
وتعالی انتقام ازان جبار فرمود وموضعی که درانجا می بود خراب
نمود واورا هلاک ساخت وزن او که باعث بر ظلم وستم
او میشد میرانید وگوشت او را بسگ خورانید چنانکه وعده
فرموده بود ادریس علیه السلام ظهور فرمود ودران حال جباری
دیگر بجای جبار اول پادشاه وحاکم شده بود وآن قوم مدت
بیست سال بود که ببلای قحط گرفتار بودند بواسطه دعای ادریس
علیه السلام که زمانی که ازمیان ایشان غایب میشد فرموده بود
هرچند آن جبار واتباع در اول حال با ادریس علیه السلام معاندت
واستکبار نموده بودند چون در آخر الامر بمرتبهٔ عجز واضطرار
بخدمت ادریس علیه السلام درآمدند ببرکت دعای او که خداوند
تعالی اجابت آن با وعده فرموده بود باران بسیار شد

وازان قحط خلاصی یافتند و فراخی و ارزانی میان ایشان پدید
گشت و چند وقت دیگر ادریس علیه السلام در میان قوم
بود و ایشانرا وعده بفرج قایم اولاد خود که نوح نبی بود
علیه السلام مینمود تا خدای تعالی او را غایب ساخت و رفع
باسمان فرمود و چون نوح علیه السلام مبعوث شد انواع
تعب و مشقت در مدت بعثت که نهصد و پنجاه سال بود دید و کشید
و غایت سعی جمیل در اظهار دین ازو بظهور رسید و باوجود
آن شیعهٔ مؤمن موقن او مرویست که بغیر از چهل نفر نبود و تا
هفتاد نفر نیز گفته اند و چون وقت وفات او رسید شیعه
و مخلصان خود را گفت که بعد از من غیبتی خواهد بود اوصیا را
و دران غیبت طاغیان طاغوت سیرت ظاهر خواهند شد
و خدای تعالی در آخر آن فرج خواهد داد شما را بظهور یکی

از فرزندان من که اسم او هود باشد و دشمنان شما را بریح عقیم هلاک
خواهد ساخت و بعد از ان منتظر ظهور هود علیه السلام می بودند
و بواسطهٔ طول آن مدت دلهای بیشتر مردم قساوت
پیدا کرد و از راه حق انحراف نمودند تا هود علیه السلام ظهور
فرمود و مومنان موقن مسرور شدند و منکران مخالف بریح عقیم
که خداوند تعالی در قرآن مجید ذکر آن فرموده هلاک گردیدند
بعد از هود علیه السلام غیبت اوصیا واقع شد تا ظهور صالح
علیه السلام بعد از ان غیبت صالح بود علیه السلام از میان قوم
خود و در زمان غیبت در سن کهولت بود که میان جوانی
و پیری است و چون ظهور فرمود هیأت او متبدل شده
بود و از ان هیأت به هیأتی دیگر گردیده بعضی ملاحظه ناکرده
بالکلیه انکار او کردند و بعضی در شک نمودند که آیا او باشد یا نه

وبعضی دیگر که دل ایشان بنور ایمان منور بود چون علامت صدق
درو ملاحظه نمودند سخن او قبول کردند و ابن بابویه از زید شحام
از صادق علیه السلام درین باب حدیثی طویل روایت
مینماید و این سخن در آخر آن ذکر میکند که با امام علیه السلام
گفتم که روزی که صالح از میان قوم غایب شد آیا عالمی بامر
دین در میان ایشان بود فرمود که خدای تعالی از آن عادلتر است
که روی زمین را خالی گذارد از عالمی که دلالت نماید مردم را
بخدای تعالی و در آخر این سخن ذکر میکند که امام علیه السلام
فرمود که مثل قایم آل محمد علیهم السلام مثل صالح است علیه السلام
بعد از آن غیبت ابراهیم بود علیه السلام نوبت از
میان قوم خود و آن اعجب است از امر قایم آل محمد صلوات الله
علیه و شبیهم مراتب زیرا که غیبت اولی آن بود که غایب فرمود

باری تعالی عز شانه اثر حمل ابراهیم را علیه السلام از نظر
مردم و از شکم که محل قرار فرزند است بجای پشت مادر نقل کرد
تا اثر حمل او پیدا نشود که نمرود را یکی از منجمان گفته بود که
هلاک و زوال ملک تو بدست مولودی خواهد بود که درین زمین با
این زودی متولد شود و او امر کرده بود که میان زنان و شوهران
جدایی کنند تا آن نطفه حاصل نشود بهر فرزندی که در شکم باشد
یا متولد شود او را بکشند چون ابراهیم علیه السلام متولد شد
مادر او را از خوف نمرود بمغاره برد و آنجا گذاشت و بر در مغاره
سنگی نهاد و بازگشت و الله تعالی رزق او را در انگشت مهین او
خلق فرموده بود که آنرا می مکید و شیر از آن میخورد و نشو و نمای
او در یکروز مقابل یک هفته طفل دیگر بود و در یکهفته مقابل یکماه
و در یکماه مقابل یکسال و بعد از چند روز مادر او از آنجا که عطوفت

مادری ست بی طاقت شد و بآن مغاره رفت ابرهیم را
علیه السلام دید که چشمهای وکشاده و نگاه میکند و پیش انمه
فرزندی نشو و نما کرده اورا از روی شفقت برداشت و در
بر گرفت و شیر داد و همچنین هر چند روز حیله می انگیخت و خود را
باو میرسانید روزی نزد او رفته بود چون خواست که بیرون آید
جامهٔ مادر را گرفت و بسخن درآمد که مرا مگذار و با خود ببر مادر را
بر و رقت آمد و از مغاره با خود بیرون آورد و بخوف و احتیاط
تمام بخانه رسانید و امر ابرهیم علیه السلام ازین وقت همیشه پوشیده
بود و از نظر مردم غایب تا بحسب امر الهی جل شانه بعد ازانکه
برسالت مبعوث شد ظهور فرمود و مردم را ترغیب بدین
مبین نمود غیبت دوم که آنحضرت را واقع شد اینست که بحسب
مصلحت الهی جل شانه و عظم برهانه از میان طاغیان متمرد بیرون رفت

مجلس شورای ملی کتابخانه

چنانکه در قران مجید هست که وَاَعْتَزِلُکُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ یعنی
از شما عزلت و جدایی میجویم و از انچه شما میخوانید و او را می
پرستید از غیر خدای تعالی وَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ
وَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ وَکُلًّا جَعَلْنَا نَبِیًّا وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا
وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِیًّا یعنی چون ابرهیم از قوم خود جدایی
جست و از انچه می پرستیدند از غیر خدای تعالی بخشیدیم ما
او را اسحق که پسر اوست و یعقوب که پسر اسحق است و هر یک
از ایشانرا گردانیدیم پیغمبر و بخشیدیم ایشانرا از رحمت و شفقت خود
و گردانیدیم از برای ایشان زبان صدق و راستی علی را و مراد
علی بن ابی طالبست علیه الصلوة والسلام زیرا که ابرهیم دعا
فرموده بود که وَاجْعَلْ لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ یعنی بگردان
خداوندا از برای من زبان صدق و راستی در امت آخر[illegible]

حضرت پیغمبر ماست صلوات الله وسلامه علیه و آله پس گرداند
اورا خداوند تعالی از برای ابراهیم و اسحق که پسر اوست و
یعقوب که پسرزادهٔ اوست زبان صدق و راستی یعنی
آنچه آنحضرت فرماید عین صدق و محض راستی است و این
تفسیر مروی است از حضرت صادق علیه الصلوة والسلام
و این لسان صدق و کلمهٔ راستی و حق صلوات الله وسلامه
علیه میفرماید و خبر میدهد از آن که قایم آل محمد صلوات الله
علیه و علیهم یازدهم از فرزندان اوست و او مهدی آخر زمان است
که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد همچنانکه پر از جور و ظلم کرده باشند
و او را غیبتی خواهد بود و درین غیبت مردم را حیرتی
عظیم خواهد شد و دران گمراه خواهند گردید قومی چند بواسطهٔ
ضعف دین و هدایت خواهند یافت قومی چند از مؤمنین

موقنین بواسطهٔ قوت یقین و می فرماید که این حال البته
باین منوال خواهد بود و دران شایبه نیست و در حدیثی که راوی
آن کمیل بن زیاد نخعی است میفرماید که زمین خالی نیست از آن کسی
که قایم باشد به حجت خدای تعالی ظاهر یا پوشیده تا حجتهای خدای
تعالی و بینات او باطل نشود و غیبت ابراهیم علیه السلام را نسبت
که حسب الامر الهی جهت عبرت و مزید بصیرت سیاحت
و مسافرت اختیار نمود و از میان قوم غایب شد و در اطراف
و اکناف عالم مدتی تنهایی گردید و بعد از آن غیبت یوسف بود
علیه السلام مدت بیست سال از زمانی که برادران او را از نظر
پدر که یعقوب است غایب ساختند و انواع شدتها و محنتها
کشید تا لطف الهی شامل حال او گشته به سلطنت ملک مصر رسید
و خداوند تعالی میان او و پدر و برادران و خاله که بمنزلهٔ مادر او

چنانچه در وجود او که مخلوق
خواهد بود شایبه نیست

بود جمع فرمود و درین مدت غیبت مسافت نه روزه راه
میان او و پدر و برادران و قوم پیشتر نبود زیرا که یوسف علیه السلام
در مصر متمکن بود و ایشان در فلسطین و بعد از انکه خبر او معلوم کردند
به نه روز از فلسطین بمصر آمدند و با وجود قرب جوار ایشان برا
بهیچ وجه اطلاع بر حال او درین مدت نبود حضرت صادق
علیه السلام میفرماید آنچه مضمون آن باین راجع است که چه انکار
می نمایند این امت را که خداوند تعالی بکند نسبت با حجت خود
آنچه کرد نسبت با یوسف پس تواند بود که حجت علیه السلام
در میان مردم سیر نماید و در میان بازارهای ایشان براه رود
و پای مبارک بر بساطهای ایشان نهد و او را نشناسند تا
آنزمان که خدای تعالی اذن دهد او را که خود را با ایشان شناساند
همچنانکه حال یوسف بود علیه السلام که برادران و مردمان او دیدند

او را در ملک مصر و نشناختند و با وجود قرب جوار هیچ یک
از ایشان بر حال او اطلاع نیافت تا آنزمان که خدای تعالی اذن
داد او را و خود را با ایشان شناسانید و بعد از ان غیبت موسی
بود علیه السلام از میان بنی اسرائیل مدت بیست و هشت سال
چنانکه مروی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود در
قایم شبهی و مانندی هست از موسی بن عمران راوی که
عبد الله بن سنان است میگوید که گفتم چه شبه و مانند
فرمود پوشیده شدن ولادت او و غیبت او از قوم گفتم
موسی علیه السلام چند وقت غایب شد فرمود بیست و هشت
سال و بعد از ان غیبت جمعی بود از اوصیا علیهم التحیة والثنا
روایت میکند محمد بن عماره از صادق علیه الصلوة والسلام
که بعد از یوشع بن نون که وصی موسی بود علیهما السلام

تا زمان داود علیه السلام مدت چهار صد سال ائمه و اوصیا
حسب الاشاره الهی جل شانه و عظم برهانه غایب و پنهان بودند
و عدد ایشان یازده نفر بود و بغیر از مؤمنان صاحب یقین
و محرمان اسرار دین نزد ایشان راه نداشت و آن طایفه
بود که متردد بودند و معالم امور دین از ایشان اخذ مینمودند
و وصی آخرین ایشان بعد از غیبت ظاهر شد و بشارت داد
ایشانرا به نبوت داود علیه السلام و پاک ساختن روی زمین
از خبث وجود جالوت و فرج آنجماعت در ظهور داود
علیه السلام و کشته شدن جالوت بدست او با آنکه این معنی
در تصور احدی از آنجماعت نبود و در هیچ خاطری خطور نمی نمود
چرا که حضرت داود را علیه السلام درین مرتبه نمی دانستند و این
معنی از و ترقب نداشتند پس امام علیه السلام میفرماید

که همچنین است حال قایم علیه السلام و او را علمی خواهد بود که چون وقت
ظهور رسد آن علم از خود گشاده شود و خدای تعالی او را بزبان آورد
پس ندا کند و گوید که ظهور فرما ای ولی خدا و بکش دشمنان خدا را
و او را شمشیری باشد در غلاف چون وقت ظهور رسد خود از غلاف
بیرون آید و خدای تعالی او را بنطق در آورد و ندا کند که بیرون آی
و ظهور فرما ای ولی خدا که جایز نیست که بعد ازین توقف کنی
در دفع دشمنان خدا پس بیرون آید قایم علیه السلام و بکشد دشمنان
خدا را هر جا که بیند و اقامت حدود خدای تعالی فرماید
و بآنچه خدای تعالی حکم فرموده باشد حکم نماید بعد از آن غیبت
سلیمان بود از میان قوم بنی اسرائیل بعد از داود علیهما السلام مدتی
که بجز علم الهی جل شانه بآن محیط نیست و درین غیبت شیعیان
مؤمن و مخلصان موقن او بحسب شواهد و دلایل که بر ایشان واضح بود

یکدیگر را بشارت ظهور او میدادند تا خداوند تعالی با یشان فرج
کرامت فرمود و خاتم ملک با و عنایت نمود و انس و جن و ریح
و طیر و وحش مسخر او گشتند و متوجه ملک اصطخر شد و مومنان
و محبان او آنجا بر و مجتمع شدند و از حیرت آن غیبت و دهشت آن
خلاصی یافتند و در وقت وفات وصیت بآصف بن برخیا کرد
و همیشه شیعه و مخلصان قوم با و متردد بودند و معالم دین از و
فرا میگرفتند تا بامر باری تعالی غایب شد غیبتی طویل
و مدتی مدید بعد از ان ظهور فرمود و مدتی دیگر میان ایشان بود
تا داعیه نمود که وداع قوم نماید و از ایشان جدا شود قوم گفتند
یا نبی الله کجا باز بهم خواهیم رسید فرمود عَلَی الصِراط یعنی
در روز قیامت بر سر پل صراط بهم خواهیم رسید بعد از ان
غیبت دانیال بود مدتی و غیبت عُزَیر بود مدت صد سال

و دیگر پیغمبران و اوصیای بعد از یشان و شرح آن طولی دارد و این
مقدمه زیاده ازین لایق نیست و حکایت عیسی علی نبینا و علیه السلام
و غایب شدن او از میان بنی اسرائیل و سفر کردن او باطراف
و اکناف عالم چنانکه هیچ یک از شیعه و قوم او خبر او را
بهیچ وجه نمیدانست و باز ظاهر شدن و شمعون بن حَمون را وصی خود ساختن
و قصد کردن بنی اسرائیل او را و باز غایب شدن و رفع کردن
خداوند تعالی او را بآسمان چهارم چنانکه قرآن مجید دال است بر ان
از غایت شهرت مستغنی است از شرح و عجب عجایب آنست
که طایفهٔ مخالف درین حکایت موافقت مینمایند و استبعاد
نمی کنند و غیبت صاحب الامر را علیه الصلوة و السلام منکرند
و مُستَبعَد میدانند و مخفی نیست که آنچنان غیبتی که در رفع بآسمان
باشد بمراتب اعجب و اغرب است از غیبت صاحب الامر علیه الصلوة

والسلام که در قطری از اقطار زمین است بلکه درین هیچ غرابت
و استبعاد متصور نیست با آنکه استبعادات از امور ممکنه خلاف
عادات اصلا منظور عقلا نیست و چون امری در حیطهٔ امکان باشد
و دلیل عقل و نقل بر وجوب وقوع آن دال و ثابت نزد سایر عقلا
تصدیق وقوع آن بهمه حال و غیبت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و استتار
آنحضرت دو نوبت یک نوبت در شعب ابی طالب و یک نوبت
دیگر در غار بامر الهی بواسطهٔ خوف از کفار مشهور است و در قرآن
مجید حکایت آن مذکور و استبعاد طول حیوة آنحضرت در امتداد این
مدت ناشی از غایت معاندت است که دیدهٔ بصیرت ارباب
مخالفت را بغشاوهٔ عصبیت و حمیت جاهلیت پوشیده والا کافهٔ
مخالفان به امتداد حیوة بشری در اکثر از مدت این غیبت پیش
ازان و بعد ازان قایل اند مثل مدت حیوة حضرت نوح نبی علی نبینا

و اله

و آله و علیه السلام که قرآن مجید نیز ازان مخبر است که فلبث فی قومه الف
سنة الا خمسین عاما یعنی توقف و درنگ نمود در میان قوم خود
هزار سال الا پنجاه سال و این مدت دعوت نبوت اوست اما مدت عمر
مبارکش هزار و دویست سال و هزار و پانصد سال تا دو هزار سال نیز گفته اند
و مدت حیوة حضرت خضر علی نبینا و آله و علیه السلام و التحیه
که از زمان حضرت موسی است علی نبینا و آله و علیه السلام تا این زمان که از سال
هجرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله الاوصیا نهصد و پنجاه و دو سال گذشته
دو هزار و چهارصد و پنجاه سالست و کسری تقریبا و همگی معترف اند بوجود
او درین مدت و غیبت او که اطول است از مدت غیبت حضرت صاحب
الزمان علیه افضل صلوات الله الرحمن و همچنین جمعی بسیار از معمرین که در کتب
ما و ایشان مسطور و در روایات ما و ایشان مذکور است و هر چه در دفع این
استبعاد طایفهٔ مخالف انجا میگویند جواب ماست اینجا و در احادیث صحیحه

و نصوص صریحه از رسول رب العالمین و ائمه کرام راشدین صلی الله علیه و علیهم
اجمعین حکایت این غیبت وارد شده با حکایت شکایت از انکار طایفه
بی بصیرت و ارتداد بعضی از مدعیان بی سیرت بواسطه امتداد مدت
غیبت و همچنین وارد شده که آنحضرت را مثل سایر انبیا غیبت خواهد شد
و ثابتان جاده سداد و منتظران فرج از روی اعتقاد درین حال ثواب بسیار و اجر
بیحد و شمار خواهند داشت چنانکه در بعضی روایات وارد است که انتظار فرج
و ظهور امام علیه السلام افضل سایر عبادات است و همچنین وارد است که هر کس که
بمیرد از مومنان با ثبوت قدم و رسوخ دم در راه اعتقاد ایشان افضل باشد
او از بسیاری از شهدای بدر و احد که در خدمت حضرت سید انبیا صلی الله
علیه و آله الاوصیا شهید گشتند و آنحضرت را دو غیبت است قصیره که
نواب و وکلا بخدمت آنحضرت متردد بوده اند و توقیعات شریفه بمردم
میرسانیده اند و جواب مسایل از مردم می آورده اند و غیبت طویله که در آن ظاهرا

قطع آمد شد نواب و وکلا شده و مردم از سعادت رؤیت توقیعات شریفه
محروم مانده اند و فرج کلی که عبارت از ظهور آنحضرت است در آخر این غیبت خواهد بود
و فرجهای جزوی نیز هست که از قبیل شرط فرج کلیست و قبل از حصول آن بحسب
اراده پروردگار قادر مختار جل شانه و عظم برهانه از قوت بفعل می آید و بحصول
می پیوندد و سید اجل اورع رضی الملة والدین علی بن طاوس قدس سره العزیز
در کتاب فتح الابواب که در استخاره تالیف فرموده در مبحث استخاره
بطریق تفال بمصحف مجید اشارت باین معنی نموده نقل مینماید از آنجا از اصحاب ما
که ایشان نقل مینمایند که یک طریق از تفال بقرآن مجید آنست که اول
تفال جهت فرج صاحب الامر صلوات الله علیه نمایند و بعد از آن جهت
حاجت خود بشرطی که در کتاب مذکور مسطور است و در ذیل آن شرح
بتقریب می آورد که فَیَکُونُ کُلَّ وَقتٍ یُدعَی لَهُ بِذلِکَ فِی عَامِی هذا
اَوْ شَهرِی هذا یُفَرِّجُ اللهُ تَعَالَی اَمْرًا مِنْ تِلْکَ الاُمُورِ الکَثِیرَةِ فَیُسَمّی ذلِکَ

فرجاً یعنی پس هر وقت که دعا کنند جهت صاحب الامر صلوات الله
وسلامه علیه بفرج آنحضرت بانکه دعا کننده کوید که بارخدایا درین سال من
و درین ماه من فرج او کرامت فرما فرج کرامت میفرماید الله سبحانه
وتعالی بکرامت فرمودن امری از امور کثیره جزویه که ظهور که عبارت
از فرج کلیست بران موقوفست پس این امر را فرج می نامند یعنی این امر جزوی
که درین وقت خاص و سبب خاص و مصلحت خاص کرامت شده و حاصل
کردیده آنرا نیز فرج میکویند همچنانکه ظهور را فرج میکویند غایت ما فی الباب
آنست که این فرج جزویست که در حصول فرج کلی دخل دارد و ظهور
فرج کلیست و حصول آن موقوفست بر حصول این فرجهای جزوی و این
مضمون از فحاوی کلام سابق و لاحق سید قدس روحه العزیز در مبحث
مذکور که ایراد آن طولی دارد چون ملاحظه نمایند مستفاد میشود
و در بعضی روایات که وعده فرج در بعضی ازمنه و اوقات قبل از

ظهور واقع شده یکی ازین فرجهای جزوی مراد است چنانکه در کتاب
اکمال الدین و اتمام النعمه شیخ بارع فاضل کامل محمد بن علی بن بابویه
رحمه الله تعالی در روایت اثبات غیبت از حضرت امام الانس
والجان علی بن موسی الرضا علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات
و الثنا نقل مینماید آنچه مضمونش باین راجع است که فرج آنحضرت
بتمامی سیصد و سیزده است و ظهور آنحضرت بده هزار نفر
و هیچ شبهه نیست که ظهور فرج کلیست پس معلوم شد که مراد
بفرج درین روایت فرج جزویست غایت آنست که چون آنرا
از دیگر فرجهای جزویه فرقی و امتیازی هست تنبیه از امام
علیه السلام بآن واقع شده و ما بدعای تعجیل فرج ماموریم و آن
موجب ثواب بسیار و اجر بیشمار است که از انجمله ادراک سعادت
خدمت و دولت ملازمت آنحضرت است بطریقه رجعت

در اخبار و آثار اهل بیت اطهار صلوات الله
علیهم وارد شده است که این سیصد و سیزده نفر امرا و حکام
آنحضرت خواهند بود در اطراف و اکناف عالم

که عبارت از زنده ساختن الله سبحانه و تعالی است و باز آوردن
بدنیا در زمان ظهور بعضی را از مؤمنان که متوفی شده باشند جهت
ادراک آن دولت و بعضی را از مخالفان و منافقان جهت انتقام
از یشان چنانکه مرویست که الله سبحانه و تعالی ابوبکر و عمر را
لعنهما الله تعالی زنده سازد و ایشان را در ظهر کوفه جهت تشفی خاطر
مؤمنان صلب نماید و از لطایف کلام ابوجعفر محمد مشهور
بمؤمن الطاق است رضی الله عنه و ارضاه که ابوحنیفه کوفی
علیه اللعنه والعذاب بسبیل تعرض با وگفت که شما برجعه قایلید گفت
بلی ائمه ما صلوات الله علیهم چنین فرموده اند ابوحنیفه گفت که
هزار درهم قرض بمن ده که چون رجعت نمایم بتو باز دهم مؤمن الطاق
در جواب گفت که ضامنی بمن ده که چون رجعت نمایی آدمی خواهی بود
نه خوکی تا دو هزار درهم بتو دهم و در باب رجعت از اهل بیت اطهار

علیهم صلوات الله اخبار و آثار بسیار وارد است و صور توقیعات
منیفه در کتب شریفه اصحاب بسیارست و هر یک مشتمل بر فواید
و عواید بیشمارست و از جمله صور توقیعات شریفه که بسند معتبر
صحیح این فقیر حقیر را نقل آن صحیح است صورتی است که منتهی میشود
روایت آن بشیخ اجل اکمل قدوة المحدثین سند المتقدمین والمتاخرین
محمد بن یعقوب الکلینی قدس الله تعالی روحه العزیز که او روایت مینماید
از اسحق بن یعقوب که او گفت التماس نمودم از محمد بن عثمان بن سعید العمری
رضی الله عنه و ارضاه که برساند از من بخدمت حضرت مولای ما
صاحب الزمان علیه افضل صلوات الله الرحمن کتابی که مشتمل بود
بر مسایلی که بر من مشکل می نمود پس وارد شد توقیع وقیع مبارک آنحضرت
که در آن مذکور بود جواب صواب در حل جمیع اشکالات
آن ابواب و از انجمله در جواب دو مسئله که در علت غیبت

وانقطاع مردم درین حالت مذکور شده بود مسطور و متوقع بود آنچه
معنی آن باین راجع است اما علة غیبتی که واقع شده پس بدرستی
که الله سبحانه و تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء
ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای آنچنانی که ایمان آورده اید سوال
مکنید و مپرسید از چیزهایی که چون جواب آن بر شما ظاهر گردد
و بر حقیقت آن اطلاع یابید شمارا بد آید بدرستی که نبوده است
هیچ یک از پدران من الا که واقع شده است در گردن او بیعت
طاغیی کثیر الطغیان که در زمان او بوده و من ظهور خواهم کرد
آنزمان که ظهور خواهم کرد و نخواهد بود بیعت هیچ یک از آن
طاغیان در گردن من و اما وجه انتفاع و فایده گرفتن از من در حین
غیبت من پس همچون انتفاع بآفتابست چون غایب سازد قرص
آنرا ابر از چشمهای مردم و بدرستی که من امان اهل زمینم

همچنانکه ستارها امان اهل آسمان است و بعد از آن میفرماید
به بندید درهای سوال از آن چیزی که شمارا بکار نمی آید و کلفت
و تعب مکشید در دانستن آنچه شمارا کفایت کرده اند
و از شما دانش آن نمی طلبند و بسیار دعا کنید جهت تعجیل فرج
بدرستی که آن فرج شماست و از مضمون این کلام حقایق نظام
اعجاز انجام چنین مستفاد میشود که عقل بشری وفا با دراک اسرار
الهی نمینماید و آدمی بدانستن همه چیز مکلف نیست و حکمت
در عدم اطلاع بر بعضی تعبدیات همچون روزهٔ آخر رمضان که
واجب است و روزهٔ عید که حرام است و روزهٔ روز بعد از آن
که مستحب است آنست که بنده بداند که او را بندگی و فرمان
برداری می باید نمود و در پی فضولی و خود رایی نباید بود و لازم نیست
که عقل ناقص او بکمیت و کیفیت هر چیز رسد مگر آنچیزی که بمعرفت

آن مکلف باشد و در وسع دانش او گنجد و محمد بن عثمان بن سعید العمری
رضی الله تعالی عنه وارضاه و پدر او از نجبای و کلای حضرت
صاحب الامر اند علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و پدر
او در خدمت پدر و جد بزرگوار آنحضرت نیز صلوات الله و سلامه
علیهم صاحب مرتبهٔ علیه بوده و هر دو را منزلهٔ عظیمه و درجهٔ
رفیعه نزد اصحاب ما هست و محمد العمری رضوان الله علیه در مدت
غیبت صغری تا قرب پنجاه سال در ناحیه مقدسه در خدمت
آنحضرت متصدی امر وکالت شریفه بوده و سوالات و ملتمسات
مخلصان عرض مینموده و جواب صواب آنحضرت در ضمن
توقیعات رفیعه منیفه بایشان میرسانیده و در جمادی الاول
سنه خمس و ثلثمایه برحمت حق تعالی واصل شد و قبل از موت
بدو ماه قبر خود حفر نموده بود و آن را از چوب ساج پوشیده

بود و چون سوال ازین معنی کردند گفت مامور شده ام که کار خود
ساز دهم و امر خود را جمع سازم که وقت آنست و نزد رحلت
فرمود که مامور شده ام که وصیت این امر نمایم بابو القاسم حسین
بن روح رضوان الله علیه و ابو القاسم حسین بن روح مدتی
دیگر حسب الوصیه متصدی امر وکالت علیه بود و در شعبان سنه
ست و عشرین و ثلثمایه وفات یافت و در حین وفات
حسب الامر الاعلی وصیت به ابی الحسن علی بن محمد السمری
رضی الله عنه نمود و او در نصف شعبان سنه ثمان و
عشرین و ثلثمایه وفات یافت و در محل وفات سمری علیه الرحمه
والرضوان مخلصان التماس وصیت این امر ازو نمودند فرمود
لله امر هو بالغه یعنی خدا را ایست امری که او میرساند

غیبت صغری است که مدت آن هفتاد و سه سال بوده ابتدای آن
تاریخ ولادت شریفه که سنه خمس و خمسین و مائتین است و انتهای
آن انتهای ایام وکالت خدمت منیفه و از اینجا ابتدای غیبت کبری است
و در احادیث صحیحه اهل البیت صلوات الله علیهم وارد است
که هیچ مومن نباشد که سعادت رویت آن حضرت دریابد غایت
ما فی الباب آنکه بنابر حکمت و مصلحتی چند که بر حقیقت اکثر آن جز
علام الغیوب واقف نیست آنحضرت را نشناسد و بعنوانی
که آنحضرت را باید دانست نداند و چون درین غیبت حیرت
عظیم و دهشت جسیم مردم را حاصل میشود اِلّا مَن وَفّقه الله بلطفه العمیم
وَعصمه بفضله الکریم و مزلهٔ اقدام و مدحض عقول و افهام است
چنانکه در نقل روایات گذشت از انجا که مزایای الطاف عالم
مطاف آنحضرت است جهت اطمینان قلوب مومنان و رسوخ

اقدام ایشان و رفع حیرت و دفع تزلزل و دهشت احیانا یکی را از
محبان خاص و مخلصان ذوی الاختصاص مقبول درگاه و قربت
شرف خدمت میفرمایند و بر سنوح توفیق محرم حرم سرای
عصمت خود مینمایند تا بصیقل آن لطف جلی و فضل علی زنگ
وغدغهای شیطانی و تسویلات فاسدهٔ نفسانی از آینهٔ
خواطر معتقدان مومن و مومنان موقن زدایند و بر خواطر سلیمه و عقول
مستقیمه واضحست که چون مخالف و موالف بنابر روایات
صحیحه صریحه متفق اند برانکه در زمان ظهور تمام دفاین و گنجها
که از نظرها مستور و در تحت زمینها مدفون باشد بر روی
زمین آمده بر حضرت صاحب الامر ظاهر خواهد شد و ظلمه و
جبابرهٔ روی زمین مقهور او خواهند گردید و ملک عالم
بقبضهٔ اقتدار و حوزهٔ اختیار آنحضرت در خواهد آمد و جهان

بنور عدل و داد آنحضرت منور خواهد شد و جمیع این امور بتمکین
و قدرتیست که خداوند تعالی و تقدس بآنحضرت خواهد داد
بنابرین چه را نشاید که در حین این غیبت که در ضمن آن چندین حکمتست
حضرت رب العزت علت کلمته و عزت آن قدرت بآن
حضرت ارزانی فرماید که بآن تواند که جایی چند بتصرف خود
در آورد که احدی را بی اشاره علیه آنحضرت بآن راه نباشد
و محال مناسب حال در انجا جهت خود و ملازمان خاص و محرمان
سراپرده اختصاص ترتیب فرماید و بلوازم و مراسم سرامری
چنانکه مقتضای مصلحت دینی و صوابدید یقینی آنحضرت باشد
در انجا قیام و اقدام نماید و بر عارفان عظم قدر خاندان رفیع الشان
واضح است که این معنی ادنی مرتبه ایشان بلکه اقل منزله خادمان
مخلص این دودمانست و اگر بان محل لایق می بود بسیاری

از دلایل عقلیه و شواهد نقلیه درین باب ایراد مینمود و کتاب
مستطاب اکمال الدین و اتمام النعمه از مصنفات شیخ اجل اکمل افضل
آیة الله فی العالمین قدوه اهل الحق و الیقین ابو جعفر محمد بن علی بابویه قمی
قدس سره العزیز که بدعای شریف حضرت صاحب الزمان
علیه افضل صلوات الله الرحمن حسب الالتماس والد او متولد شده
و کتاب مذکور در باب غیبت با بشارت بآنحضرت
که در واقعه باو امر فرموده تصنیف نموده مشتمل است بر بسی
فراید فواید و عواید شواهد و اعتقاد این فقیر حقیر آنست که از کتب
مصنفه اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین درین باب از همه
جهتی امتیاز دارد و آنچه درین مباحث مستوفی خواهند
بانجا رجوع نمایند و از جمله حکایات دایره و آثار سایره داله
بر آنکه درین غیبت گاه هست که یکی از مخلصان حسب الاشاره علیه

ایشان بسعادت قربت خدمت آنحضرت میرسید و بآن ناحیهٔ
مقدسه وصول می یابد حکایت بحر ابیض و جزیرهٔ خضرا است
و صورت این حکایت بنوعی است که منقول از خط شیخ اجل
افضل اعلم اکمل عمدة الفقهای المجتهدین مجدد مراسم الائمة الطاهرین
محمد بن محمد بن المکی المشهور بشهید قدس سره العزیز بنقل جمعی از مومنان
تقی ثقه معتمد متقی بلفظ عربی نزد این فقیر کثیر موجود است
و ترجمهٔ آن بفارسی آنست که شیخ بزرگوار شهید سعید مشار الیه
میفرماید که یافتم بخط شیخ پیشوای دانای فاضل فضل بن یحیی بن علی
طیبی قدس الله نفسه و طهر رمسه این حکایت موداً باین عبارت
که میگوید بندهٔ نیازمند بدرگاه جلال خداوند تعالی شانه و عظم رها
فضل بن یحیی بن علی طیبی عفو کناد خدای تعالی از گناهان او
برحمت خود که شنیدم از شمس الدین محمد بن یحیی حلی و از جلال الدین

بن عبدالله بن خوام حلی در مشهد شریف حایری یعنی مشهد مقدس
منور سید شهدا و نور دیدهٔ مصطفی و سرور سینه علی مرتضی
و جگر گوشه فاطمهٔ زهرا علیهم افضل الصلوة و اکمل الثنا وقت
زیارت نصف ماه مبارک شعبان در سال ششصد و نود و نه هجری
که ایشان گفتند بمن که شنیدیم از شیخ صالح متورع زین الدین علی
بن فاضل مازندرانی مجاور مشهد مقدس مولای ما امیر المومنین
و وصی رسول رب العالمین علی بن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیه در زمانی که بصحبت او رسیدیم در مشهد مقدس
سر من رآ علی مشرفیه صلوات الله الملک الاعلی حکایت
بحر ابیض و جزیرهٔ خضرا که خود دیده بود و بعین الیقین مشاهده نموده
پس شوق تمام و شعف مالاکلام مرا برویت شیخ زین الدین علی
مومی الیه حاصل شد و شنیدن این حکایت از و بمشافهه بی روایت

کسی دیگر از و بواسطه واز درگاه جلال خداوند متعال آسان نمودن
این امر بتضرع وابتهال سوال نمودم والتماس کردم وعزم خود را
برتوجه جزم ساخته جهت رؤیت وصحبت او روانه جانب شهر حله
گشتم واز حسن اتفاق چنین واقع شد که چون بحله رسیدم پیش از
وصول من در اوایل ماه شوال این سال شیخ زین الدین علی مذکور
بحله آمده بود که بمشهد مقدس غروی یعنی مشهد اقدس انور امیر المومنین
وامام المتقین علیه صلوات الله والانبیائه والملائکة والناس اجمعین
رود وبقاعده معهوده مشهوده آنجا اقامت نماید واز متوطنان
حله سید حسیب نسیب فخر الدین حسن بن علی موسوی مازندرانی
که بدیدن من فرموده بود در اثنای سخن چنین نمود که شیخ زین الدین
علی مشار الیه در خانه او که در اواخر بلده حله واقع است نازلست
پس چون این سخن شنیدم بنوعی شدم که از شادی گویا می پریدم

واصلا

واصلا توقف ننمودم و در خدمت سید فخر الدین مذکور راه صحبت
او پیمودم وبصحبت شریفش رسیدم وبمراد خود فایز گردیدم واین
صورت در تاریخ روز چهارشنبه یازدهم ماه شوال بود وسال
ششصد ونود ونه هجری وشنیدم از لفظ شیخ زین الدین علی
مزبور تفصیل آن حکایت باین روایت که من چند سال مقیم بودم در دمشق
وقراءة مینمودم قرآن مجید وفرقان حمید بر شیخ زین الدین علی
اندلسی مالکی ومیخواستم که جمع نمایم میان قراءة سبع ناگاه اتفاق
افتاد که او مسافرت نمود بجانب مصر ومن وجماعتی که بر او قراءة
مینمودیم با او بمصر رفتیم چون بمصر رسیدیم کتابتی از جانب
پدر شیخ مذکور رسید مضمون آنکه مریض شده واستدعای
حضور او دارد ودران تخویفی چند کرده بود واورا از تاخیر توجه
وآثم شدن عند الله باختیار توقف پس شیخ مشار الیه عزم خود را

برمراجعت دمشق جزم ساخت ومن وبعضی از شاگردان دیگر در صحبت
او همچنین و چون بجزیرهٔ اندلس رسیدیم مراتبی سخت طاری شد
چنانکه نتوانستم حرکت نمود و چون شیخ علی مومی الیه این حال مشاهده
نمود خطیب اندلس را طلبید و ده درهم نقره باو داد و باو سفارش کرد
که تعهد حال من نماید و در رعایت من غایت اهتمام افزاید تا صحت
حاصل شود یا اجل مقدر رسد و متوجه دمشق گردید و مسافت راه
از ساحل اندلس تا موضعی که شیخ مذکور در انجا ساکن بود یکروز میشد
ومن سه روز در اندلس ماندم بمرتبهٔ تب دار و مریض و خسته حال
بودم که نمی توانستم حرکت نمود و در آخر روز سیوم از لطف
شافی و عنایت وافی حضرت الهی جل شانه تب از من مفارقت
کرد پس از خانه بیرون آمدم که دران جزیره طوفی نمایم تا باشد
که ازان کربت والم بیماری و غربت فسحتی یابم و مرا فرجی حاصل شود

اتفا

اتفاقا قافله دیدم که از کوهستان این جزیره می آمدند و از انجا پشم
و روغن و دیگر متاعها آورده بودند که بفروشند پس از مردم
پرسیدم که اینها چه طایفه اند و از کجا می آیند گفتند اینها
از سرزمین ولایات بربر و از موضعی که نزدیکست بجزایر رفصه
چون این سخن شنیدم بسیار خوشحال گردیدم و جاذبهٔ شوق مرا
برفتن آن سرزمین باعث شده و گفتند که مسافت راه از اینجا تا آن
سرزمین پانزده روزه است و از ابتداء آن مسافت دو روزه راه
معمور نیست و آب در انجا یافت نمیشود و باقی آن مسافت
معمور است و آبادانیها بیکدیگر متصل وده بده پیوسته است
پس از جماعت این قافله مرکوبی جهت قطع دو روزهٔ غیر معمور به سه درهم
نقره کرایه کردم و همراه ایشان متوجه شدم و بعد از قطع دو روزه
راه باقی آن مسافت پیاده قطع میکردم و از ده بده میرفتم

تا باول آن سرزمین رسیدم گفتند مرا که میان تو و جزیره
رفضه سه روزه راه ماندست پس هیچ توقف نکردم و متوجه
انجا شدم تا بدهی رسیدم که ازیکطرف آن دریا بود و از باقی
اطراف آن اندک آبی و وضع آن بشکل جزیره مینمود و در انجا
مسجدی دیدم مشرف بر دریا دران مسجد رفتم تا از تعب راه
استراحتی یابم دیدم که جماعتی از مردم آن ده آمدند و هر یک
ازیشان ادای نماز خود بنهج کمال نمودند و ارکان و واجبات و سنن
و مستحبات آن چنانکه منقول بود از ائمه ما صلوات الله علیهم بجای
آوردند و همچنین تعقیب و تسبیح و بعد از نماز و رفع دعا و نیاز
از من سوال کردند که چه مذهب داری و واجبات و سنن عبادات
خود بچه طریقه میگذاری در جواب گفتم من مردی عامی
فقیر و از حقایق مذاهب غیر خبیرم پس گفتند آدمی را لابدست

ازانکه

ازانکه بملتی اعتقاد نماید و مذهبی داشته باشد که در اعمال خود بران
اعتماد نماید گفتم پس اول شما بفرمایید که ملت و مذهب شما
چیست و مقتدا و پیشوای شما کیست گفتند مذهب ما مذهب امیر المومنین
و امام المتقین علی بن ابی طالب امام بحق و پیشوای مطلق و مذهب
پیشوایان دین مبین یازده فرزند ائمه معصومین او صلوات الله علیه و علیهم
اجمعین پس حمد خدای تعالی کردم بر ادراک سعادت صحبت
ایشان و اظهار نمودم که من نیز بر مذهب ایشانم و آن طریقه را
حق میدانم بعد ازان سوال کردم که درین کناره دریا تعیش شما
چون است و قوت ضروری شما از کجا میرسد گفتند از جزیره خضرا
که از جزایر امام است علیه الصلوة والسلام از راه بحر ابیض که محیط است
بان ناحیه آید پس در هر سالی دو نوبت قوت ما ازان ناحیه مشرفه
عنایت و شفقت میشود گفتم الحال چه مقدار مدت مانده که آثار

ان شفقت بشما واصل شود گفتند چهار ماه پس خاطر از طول این
مدت بغایت متأثر و متألم شد و چون چاره نبود تحمل نمودم و نفس را
تکلیف مصابره فرمودم و مترصد لطایف غیبیه لاریبیه از عنایات و فیضات
الهیه می بودم تا بعد از یک هفته که انجا توقف کرده بودم روزی
در روی دریا نظر میکردم و بر محرومی و دوری از ان ناحیه مقدسه
تاسف میخوردم ناگاه چیزی سفید بچشم من در آمد و می یافتم
که ساعت بساعت پیشتر می آید و بساحل نزدیک تر میگردد
پس سوال از مردم انجا کردم که آیا درین دریا مرغ سفید می باشد
گفتند مگر چیزی در روی دریا دیده که در تشخیص آن متردد گردیده
گفتم بلی از ان سخن بسی خوشحال شدند و گفتند والله که این
کشتیهاست که از طرف امام علیه الصلوة والسلام می آید
پس کشتی بعد از کشتی پیدا شد و چون بساحل رسیدند از

ایشان

از بزرگ کشتئی از ان کشتیها دیدم که پیری نیکولقای خوش محاوره
باصفا بیرون آمد و بعد از انکه وضوی کامل ساخت چنانکه از اهل
بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین منقول بود دو رکعت نماز
ادا فرمود پس بجانب من ملتفت شد و سلام کرد و من جواب سلام
او گفتم پس مرا گفت اسم تو چیست و اعتقاد من آنست که علی باشد
گفتم بلی پس بمن اظهار موانست نمود و بسی لطف و ملایمت فرمود
و بعد از ان گفت اسم پدر تو چیست و چنان میدانم که فاضل باشد
گفتم بلی پس چون این سخن از و شنیدم و این نوع ملاطفت و ملایمت
از و دیدم مرا هیچ شک نماند که او را با ما آشنایی بوده و از انجا
تا جزیره اندلس با ما مرافقت کرده که این مقدار از حال من خبر یست
و اسم من و پدر من او را در ضمیر ست پس گفتم او را ای شیخ بزرگوار
وای بزرگ تا بمقدار آیا بوده با ما زمانی که سفر کردیم از دمشق

و در سفر دمشق تا مصر مصاحبت نموده

بمصر گفت نه والله گفتم بوده با ما از مصر تا اینجا پس گفت نه والله
گفتم پس از کجا مرا میشناسی که چنین با من در صدد لطف و آشنایی
گفت پیش از آنکه بتو رسم مأمور شده ام که ترا با خود بجزیره خضرا برم
پس بغایت ازین بشارت مرا شادی روی نمود و فرح بر فرح
افزود که نام من در آن حضرت علیه و ناحیه مقدسه سکینه مذکور گشته
و مرا این رتبه کرامت شده که اسم من در انجا بر آید و آنحضرت علیا
مرا بتوجه سعادت قربت خدمت خود اجازه فرماید و اسم
این شیخ بزرگوار شیخ محمد سندی بود و عادت او چنین
بوده که درین مکان یکروز بیشتر توقف نمی نمود پس جهت رفاقت
و مصاحبت من لطف فرمود و دو روز توقف نمود و متاعی
که با خود آورده بود گندم و برنج بود آنرا بجماعتی که اسامی ایشان نزد او
مثبت بود قسمت کرد و از انجا متاع برنداشت با خود الا قدری

خرما پس مرا با خود به کشتی برد و متوجه شد و چون پنج روز کشتی
سیر نمود در روز ششم آبی دیدم بغایت سفید نظر در آن آب میکردم
و از غایت سفیدی آن آب تعجب می نمودم پس شیخ محمد سندی
گفت چیست ترا که این همه نظر درین آب میکنی و از آن متعجبی گفتم
بواسطه آنکه رنگ این غیر رنگ آب دریاهای دیگر می یابم فرمود این
بحر ابیض است و این آب جزیره خضراست که در گرد آن جزیره
میگردد مثل سور در گرد هر شهر و از هر طرف آن جزیره که می آیی
آن آب را می یابی و آن آب در طعم و لذت مثل آب فرات
بود و بعد از آن چون بجزیره رسیدیم از کشتی بیرون آمدیم
و بمسجد جامع انجا رفتیم دیدم جماعتی بسیار و در میان ایشان شخصی
نشسته بود در غایت مهابت و وقار بمرتبه که زبان
از بیان کنه وصف آن قاصرست و مردم او را سید

شمس الدین محمد مخاطبه مینمودند و با او در غایت تعظیم و ادب
بودند و بر و قراءة قرآن و حدیث و فقه و غیر آن از علوم دینی و معارف
یقینی میکردند و از دقایق و حقایق هر علم استفسار مینمودند
و آن حضرت هر یک را جواب صواب میفرمود و بافادهٔ افاضه
تشفی خاطر ایشان مینمود بی آنکه مطالعه کتابی نماید و رجوع
بنوشته فرماید و چون در خدمت آن حضرت حاضر شدم التفات
بسیار فرمود و ملاطفت و مرحمت بیشمار نمود و از تعب و زحمت
راه سوال کرد و جهت من منزلی معین ساخت و فرمود که این منزل
مخصوص تست چون خواهی که بیاسایی و استراحه نمایی پس خاستم
و بآن منزل رفتم و استراحه کردم و آخر روز باز بخدمت آنحضرت
مراجعت نمودم و دران بقعه شریفه هشت روز مدت اقامت
من بود درین اثنا روز جمعه واقع شد پس مردم از برای نماز جمعه

جمع شدند و نماز جمعه بطریق وجوب در عقب سید شمس الدین محمد
عالم ادا نمودند و بعد از نماز که مردم متفرق شدند از خدمت سید
شمس الدین محمد عالم بسبیل استفاده سوال کردم که ای مولا
و خداوند کار من شما نماز جمعه بطریق وجوب ادا فرمودید فرمود بلی
برای آنکه شرایط وجوب آن حاصل است گفتم از روی گستاخی
و تفحص دینی که شما امامید فرمود که ساکت باش و در پی مثل این
تفحصات مباش پس ساکت شدم تا ساعتی چند گذشت باز
باعث طلب هر چند گستاخی بود مرا در صدد سوال در آورد
پس گفتم آیا شما را رؤیت شریفهٔ امام علیه السلام حاصل گشته
فرمود پدر من ایشان را دیده و بخدمت ایشان رسیده شیخ علی بن
فاضل گفت که از جمله سوالاتی که از روی استفاده گستاخی
کردم و بخدمت آنحضرت عرض نمودم آن بود که در گوشهٔ این شهر

درختی مینمود که بر ساق آن قبه از آجر ساخته بود و شانزده شاخ
آن درخت از میان قبه بیرون آورده بود چون وضعی غیر مکرر
مینمود از خدمت آنحضرت سوال از کیفیت آن کردم فرمود
که آن محلی است شریف متبرک منیف و من هر روز جمعه آنجا میروم
و زیارت میکنم و نماز میگذارم و در آنجا ورقی می یابم که در ان
نوشته است آنچه من در ان هفته از جانب صاحب الامر علیه
الصلوة و السلام مامورم که با ان عمل نمایم و آنرا بعمل می آورم
و مضمون آنرا کار میفرمایم پس مرا اشاره فرمود که برو و تو نیز
آنجا زیارة کن پس چون رفتیم جایی یافتیم در غایت صفا و دو خادم
دیدم از مخلصان صاحب الامر که موکل بودند در آنجا پس با من اظهار
ملاطفت کردند و موانست نمودند و حوالی آن قبه شریفه را گردیدم
و بشرف زیارت رسیدم و از آب چشمه که نزد آن قبه شریفه

بود آشامیدم و باز بخدمت حضرت سید شمس الدین محمد عالم رجوع
کردم و از آنحضرت سوال نمودم که شما گاهی ببالای این قبه
میفرمایید و آنجا را بقدوم مبارک مشرف مینمایید فرمود بلی متوجه
میشوم و بر سطح این قبه در هر سالی یک نوبت بالا میروم و چون
این حالات و صورت این کیفیات از سید شمس الدین محمد عالم
مشاهده نمودم از شیخ محمد پسندی که در صحبت خود مرا آنجا آورده
بود از تحقیق حال و نسب و نسبت آن عالی تبار تفحص و سوال کردم مرا
گفت که آنحضرت پسرزاده حضرت امام است علیه الصلوة و السلام
و پدر بزرگوار عالیمقدارش وفات یافته و الحال او بجای پدر بزرگوار
خود است و متولی و متصدی امور اوست شیخ علی بن فاضل میگوید که
مرا داعیه آن شد که در خدمت سید شمس الدین محمد عالم قرآن مجید قرائت
نمایم درین معنی از آن حضرت طلب اذن نمودم و چون مرخص شدم

درا ثنای قرارت کاهی که باختلاف قرارت قاریان میرسیدم
میکفتم که حمزه جنین خوانده وکسایی جنین و عاصم جنین وابوعمرو
جنین و قرارت هریک از قاریان را ذکر میکردم سید شمس الدین محمد
عالم فرمود ما این جماعت را که تو میکویی نمی شناسیم و
اما یقین میدانیم که قرآن مجید بر هفت حرف نازل شده و حقیقت
این حال آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله جون از حجة الوداع
رجوع فرمود جبرئیل علیه السلام بر آنحضرت نازل شد وکفت
یا محمد خدای تعالی فرموده که قرآن را اعاده نمایی و
تازه بر من قرارت فرمایی تا اول و آخر سورها و اختلافی
که دران هست تو باز نمایم پس جمع شد در خدمت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام و حسن و حسین
علیهما السلام و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و جمعی از صحابه

وعثمان بن عفان آن پسر منافقان نیز با ایشان بود و پیغمبر صلی الله علیه
و آله قرارت میفرمود وجون بمحلی میرسید که درانجا اختلافی در
قرارت بود جبرئیل علیه السلام بیان می نمود و امیر المومنین
علیه السلام می نوشت آنرا در جایی که صفحها ست از پوست تنک مثل کاغذ
پس جمع اختلافات که عبارت از تعدد قرآءت است قرارت
و روایت امیر المومنین است علیه الصلوة والسلام و باید دانست
که عثمان علیه اللعنة والخذلان اکرچه از حضار آن مجلس بود و استراق
سمع می نمود اما حال آن لعین بدین عنوان بود که اصلا از آن استماع
اورا فایده نبود بلکه کفر و نفاق او می افزود همجون بعضی از
کاتبان وحی که با وجود آنکه در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بودند و کتابت وحی مینمودند در آخر الامر مرتد شدند و
کافر کردیدند پس وحی ربانی و کلام سبحانی و صحبت پیغمبر و خدمت

انحضرت آنزمان فایده مندست که دل از کدورت کفر و نفاق پاک
کردیده و حلاوت ایمان نمذاق جان پسیده باشد و الا دلهای
مبتلا بمرض شرک و نفاق را استماع وحی و صحبت صاحب وحی
باتفاق موجب مزید مرض کفر و نفاق میکردد چنانکه آیه کریمه
فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضاً وَلَهُم عَذَابٌ اَلِیمٌ ازان خبر
میدهد شیخ علی بن فاضل کفت که بعد از نماز روز آن جمعه که انجا
بودم آوازی و صدایی شنیدم و جماعتی سواران انبوه دیدم که جمع
شده اند و صف زده اند سوال از کیفیت این حال کردم سید شمس الدین
محمد عالم فرمود که این جماعت امرا لشکر امام اند علیه السلام که هر
روز جمعه بعد از نماز سواری مینمایند و صف می آرایند پس
من طلب اذن نمودم که درمیان ایشان در آیم و کیفیت احوال
ایشان خوب ملاحظه نمایم مرخص شدم و درمیانهٔ ایشان رفتم

جمعی کثیر دیدم که ذکر سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله میکردند
و دعای امام القایم بامر الله الناصح لدین الله محمد بن الحسن الخلف
صاحب الزمان علیه الصلوة و السلام میکفتند پس رجوع نمودم
بخدمت سید شمس الدین محمد عالم فرمود که این لشکر را دیدی و بمعرفت
حال ایشان رسیدی کفتم بلی ای مولا و خداوندکار من پس فرمود
امرا و پیشوایان ایشان از شماره نمودی کفتم نه والله فرمود عدد ایشان
سیصد و دوازده امیرست و بدرستی که آنچه مانده است
از امرا دو امیر دیکرست و فرجی که درین اوقات میباید که از قوت
بفعل در آید نزدیک شده و آن در سالهای طاق است از دههٔ اول
از هشتصد سال هجری و باید دانست که همچنانکه در مقدمهٔ این حکایت
کذشت فرج دو است فرج کلی که مراد ازان ظهور صاحب
الامرست صلوات الله علیه و فرج جزوی که در هر وقت از امتداد

زمان غیبت بحسب مصلحت الهی از قوت بفعل می آید و این از
قبیل شرط و موقوفٌ علیه فرج کلیست و تا این فرجات
متعدده هر یک در وقت خود بظهور نرسد وجود نمی گیرد
فرج کلی که ظهورست بحصول نمی پیوندد و اینکه حضرت سید
شمس الدین محمد عالم علیه التحیه والسلام اشاره فرموده و بیان نموده
که این فرج در سالهای طاق از دهه اول هشتصد سال هجری خواهد
بود یکی از فرجات جزویه مراد است که در حصول آن مزید اهتمامی
هست و در آن تاریخ که تعیین فرموده از قوت بفعل خواهد آمد
واحتمال دارد که آن فرج وجود و حصول آن دو امیر دیگر باشد
که از عدد سیصد و سیزده باقی بوده زیرا که بعد از آنکه فرمود که
آنچه مانده است از امرا لشکر دو امیر دیگرست بی فاصله فرمود
که فرج نزدیک شده و آن در سالهای طاق است از دهه اول

از هشتصد سال هجری شیخ زین الدین علی مازندرانی میگوید که
بعد از این سخن سید شمس الدین محمد عالم فرمود که مصلحت در آنست
که بوطن و مسکن خود باز گردی از این سخن بسی متألم و متأثر شدم و گریه
بر من غالب گشت و گفتم ای مولا و خداوندگار من عزم خود
بر اقامت آستانه خدمت و شرف ملازمت شما جزم ساخته ام
تا اجل مقدر من برسد فرمود با اذن و اجازه آنکسی که باینجا آمده
باز با اذن و اجازه آنکس رجوع میباید نمود و بآن موضع که از آنجا
متوجه شده پس چون تأکید امر مطاع لازم الاتباع چنین صادر گشت
مرا چاره جز بازگشتن نماند پس بخدمت آن حضرت عرض کردم
که اذن و اجازه هست که آنچه دیده ام و شنیده ام چون از شرف
خدمت دور شوم باز گویم فرمود باکی نیست که آنچه دیدی
و شنیدی با مومنان حکایت نمایی الا فلان چیز و فلان چیز

وتعیین فرمود که چه چیزهاست آنکه بازنباید گفت بعدازان
فرمود که بدانکه هرکه مؤمن محق است البته اورا رؤیت امام
علیه الصلوة والسلام حاصل میشود لیکن نمی شناسد آنحضرت را
پس گفتم ای مولا وخداوندگار من خود را ازجملهٔ بندگان محق
آنحضرت میدانم اما آنحضرت را ندیده ام و بخدمت آنحضرت
نرسیده ام فرمود که تو دو نوبت آنحضرت را دیده یکنوبت
آنست که چون اول بار که بسامره آمدی و رفقا واصحاب که دا شتی
پیش از تو بیرون رفتند و تو بعد ازیشان ماندی و ازعقب ایشان
میرفتی تا بجوئی رسیدی که آب دران نبود شخصی پیدا شد سوار
بر اسبی شهبا و در دست او نیزه بود دراز پس چون اورا
دیدی ترسیدی که مبادا ترا برهنه سازد چون بتو نزدیک شد
گفت باک مدار اینجا ازان قبیل کسی نیست که تو ازو بترسیی

برو و برفقا و یاران خود برس که انتظار تو میکشند در زیر
فلان درخت پس سید شمس الدین محمد عالم فرمود مرا
یاد آور والله که چنین بوده یا نه گفتم همچنین بوده ای
مولا و خداوندگار من بعد ازان فرمود که بدانکه درین جزیره
هرگز داخل نشده یکدینار و هرگز بیرون نرفته ازان یکدینار
بعد ازان ازخدمت آنحضرت مفارقت نمودم و برفاقت
شیخ محمد سِندی بازگشتم و شیخ محمد مذکور ازانجا پاره
گندم با خود برداشت و پاره برنج پس چون بساحل بربر
رسیدیم آنرا فروخت و ازبهای آن پانزده دینار طلا که
عبارت از پانزده مثقال شرعی باشد و پانزده درهم نقره
که عبارت از ده مثقال و نیم شرعی باشد بمن داد و پرسید که
تو عزم حج داری گفتم ای والله گفت این را توشه راه

سار شیخ علی بن فاضل گفت که در زمان بودن من در خدمت
سید شمس الدین محمد عالم شنیدم که یکی از علمای شیعه نزد
ایشان مذکور شود و از متقدمین و متاخرین الا شیخ ابو جعفر
طوسی و شیخ ابو القاسم جعفر بن سعید حلی رضی الله عنهما و
میگفتند شیخ ابو القاسم جعفر در اجتهاد مخالفت کرده
در شانزده مسئله با شیخ ابو جعفر طوسی و حق دران مسائل
با شیخ ابو جعفر است شیخ علی بن فاضل گفت که دیدم سید
شمس الدین محمد عالم را که تفریق می فرمود و جمع نمی نمود
میان نماز پیشین و پسین پس گفتم ای مولا و خداوندگار من
شیعه دران بلاد که ما هستیم جمع مینمایند میان نماز پیشین
و پسین فرمود نیک می کنند و درست است و کسی را
که شغلی و مهمی نباشد چون میان هر دو جمع بکند و تفریق

نماید جایز است و تواند بود و در آنکه جمع و تفریق
هر دو جایز است شایبه نیست شیخ فضل بن یحیی بن
علی طیبی گفت که شیخ علی بن فاضل ذکر کرد که از
زمانی که دران بقعهٔ شریفهٔ مقدسه بوده ام تا آن
تاریخ که به یکدیگر رسیدیم در حله سیفیه و این حکایت
ازو شنیدم هشت سال و نیم بوده شیخ فضل بن
یحیی رحمة الله تعالی در آخر این حکایت میگوید آنچه
ترجمه اش اینست که سپاس و ستایش خداوند
تعالی را بر مجتمع شدن و رسیدن من باین شیخ بزرگوار
و شنیدن من این حکایت را از لفظ گهربار او
و محظوظ شدن من از صحبت و خدمت آنکسی که
او را نظر بران ناحیهٔ مقدسه افتاده و بسعادت

حضور آن مکان شریف مشرف گشته با آنکه سیمای
خیر او واضح و آثار تقوی و صلاح از وجنات حال او لایح
و نشانهٔ ورع و هدی از مجاری اطوار او پیدا و علامهٔ
صدق و صواب در هر باب از مطاوی سخنان
و فحاوی بیان او باهر و هویدا بود و بعد از
سپاس و ستایش باری تعالی بر آن
نعمت عظمی و عطیهٔ کبری تقیم سخن باین نمود که چون
شیخ علی بن فاضل از حله بیرون رفت شنیدم
که او قاتی در سهله اقامت کرد و توقف نمود
بواسطهٔ وعدهٔ که باو شده بود و مولد و موطن شیخ
علی بن فاضل از اقلیم مازندران بود از بلدهٔ که آنرا
بریم میگویند و شیخ علی بن فاضل گفت که

رسیدن من بآن جهت شریفه در رجب بود سنه
تسعین و ستمایه والحمد لله وحده تحریرا فی بیست و پنجم
شهر ذی قعده سنه اثنی و خمسین و تسعمایه الهجریه
النبویه علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات کتبه العبد الداعی
شاه محمد حلواییی
نیشابوری

مجلس شورای ملی
کتابخانه

www.icial.ir

www.ical.ir